

مثنوی فتح گجرات از ابوالفیض فیضی

مقدمه :

شعر و ادب فارسی در شبه قاره پاکستان و هند از حیث مثنویات گوناگون بسیار ثروت مند و غنی میباشد. مثنوی سرایان این سرزمین آثاری از خود بجای گذاشته اند که از نظر تاریخی و فرهنگی باید بررسی شود و در تاریخ ادبیات فارسی پایه و ارزش آن ها تعیین گردد. صنف مثنوی که موضوع آن داستان های رزمی و بزمی و گاهی عشقی است نمایان گر منظره های طبیعی و محیط و فرهنگ و رسوم و سنن محلی می باشد -

مثنوی که در اینجا مورد بحث می باشد داستانی رزمی بنام "مثنوی فتح گجرات" است که سراینده آن ابوالفیض فیضی ملک الشعراء دربار جلال الدین اکبر شاه تیموری می باشد. آثار فیضی متعدد و بنظم و نثر هر دو موجود میباشد و تعداد آنها صاحب مائرا الامراء تا یک صد یک نوشته است^۱ -

دکتر ذبیح الله صفا درباره مثنوی نگاری فیضی مینویسد: "پنج نامه در جواب پنج گنج نظامی که فیضی از می و سومین سال پادشاهی اکبر ۹۹۶ هـ (۱۵۸۸ء) ساختن آنها را آغاز کرد بدینگونه: الف - مرکزاً دوار در برابر مخزن الاسرار، ب - سلیمان و بلقیس در برابر خسرو و شیرین، ج - لیل دمن در برابر لیلی و مجنون، د - هفت کشور در برابر هفت پیکر، ه - اکبر نامه در برابر سکندر نامه"^۲ -

خود فیضی در یک نامه خویش بنام شیخ جمال الدین کالپی تفصیل مثنویات (پنج نامه) را چنین بیان می نماید:

«اسامی کتب خمه این است، اول مرکزادوار که اکثری در فتح پور گفته

*ایسوسی ایٹ پروفیسر شعبہ فارسی یونیورسٹی اورینٹل کالج، لاہور

۱ - مائرا الامراء جلد دوم، مصصام الدوله شاہنواز، ص ۵۸۹

۲ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، ۲، تهران ۱۳۶۹ ش، ص ۸۵۰

شده بود ، دوم سلیمان و بلقیس که پیش ازین به هفت سال در لاهور بنیاد کرده بود و چیزی چندان از آن گفته ، سوم نل و دمن که تمام شد ، چهارم هفت کشور که در احوال هفت اقلیم گفته خواهد شد و آن در زمین هفت پیکر خواهد بود ، پنجم اکبر نامه که آن هم جسته جسته وقتی گفته بود - چون سخن پیش آمده بتازگی گفته خواهد شد -»

مصمص الدوله شاهنواز خان شماره بیت های این منظومه ها را به این ترتیب ذکر نموده است : «مرکزادوار سه هزار بیت ، سلیمان و بلقیس و نل دمن هر دو چهار چهار هزار بیت ، هفت کشور و اکبر نامه هر دو مشتمل بر پنج پنج هزار بیت - و نیز گفته است که در سال سی و نهم پادشاهی اکبر به انجام تاکید بکار بردند و حکم شد اول انسانه نل دمن به ترازوی سخن برسنجد ، در همان سال بپایان رسانیده از نظر گذرانید ، اما چون از دیر باز تنهایی دوست داشتی و راه خموشی سپردی با کوشش پادشاهی خمسه انجام نگرفت ، و بقول دکتر صفا : آنچه ازین «پنج نامه» که شاعر به اتمام آنها توفیق یافته مرکزادوار در برابر محزون الاسرار و نل دمن در برابر لیلی و مجنون نظامی است .»

ملا عبدالقادر بدایونی باوجود خصومت و ایراد با فیضی درباره مثنوی نگاری فیضی چنین مینویسد : «والحق مثنوی امت که درین صد سال مثل آن بعد از امیر خسرو شاید در هند کسی دیگر گفته باشد .»

معرفی نسخه های خطی مثنوی فتح گجرات

علاوه ازین خمسه فیضی یک مثنوی دیگر به عنوان «مثنوی فتح گجرات» نیز سروده است که درباره آن مولانا شبلی نعمانی مینویسد :

«متماقی به مهم گجرات اکبر ، فیضی یک مثنوی نوشته بود که حالا ناپید شده است .»

۳- انشای فیضی ، مرتبه اے - ڈی - ارشد ، لاهور ۱۹۷۳ء ، ص ۱۹۷

۴- مائثر الامراء ، جلد دوم ، مصمص الدوله شاهنواز ، ص ۵۸۷

۵- تاریخ ادبیات در ایران ، جلد پنجم ۲ ، دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ۱۳۶۹ ش ، ص ۵۸۱

۶- منتخب التواریخ ، عبدالقادر بدایونی ، ص ۳۹۶

۷- شعر العجم ، جلد سوم ، مولانا شبلی نعمانی ، لاهور ۱۳۲۵ء ، ص ۳۵

ولی این درست نیست، برای اینکه نسخه های خطی «مثنوی فتح گجرات» در کتابخانه ها موجود است مثلاً دو نسخه زیر که به کوشش این نویسندگان، به دست آمده است :

۱- الف = نسخه خطی مثنوی فیضی درباره فتح گجرات بردست اکبر در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، مکتوبه رام نرائن بتاریخ ۲۹ ژوئن ۱۸۲۸ء تحت شماره $\frac{SPi XI}{5243}$ موجود است - این نسخه دارای یک صد و چهل و نه بیت دارد، عناوین جدا گانه ندارد بلکه بعد از بسم الله الرحمن الرحیم فقط تحت یک عنوان که عبارت است : «مثنوی تصنیف فیضی در باب فتح و تشریف بری گجرات حضرت اکبر بادشاه» - در این مقاله این نسخه را «نسخه الف» و دیگری را «نسخه ب» نامیده شده است -

۲- ب = مثنوی فتح گجرات، نسخه خطی مغزونه اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور - این نسخه مشتمل بر یک صد و هشتاد بیت میباشد و دارای عناوین هم هست که عبارتند از :

- ۱- آغاز داستان -
- ۲- در بیان آمدن قاصد از طرف خان اعظم به بارگاه جلال الدین محمد اکبر شاه پادشاه -
- ۳- در تعریف شتر -
- ۴- سوار شدن پادشاه و رفتن به احمد آباد -
- ۵- رسیدن پادشاه در احمد آباد گجرات -
- ۶- بیان جنگ پادشاه با محمد حسین میرزا و گجراتیان -
- ۷- بیان جنگ محمد حسین میرزا با پادشاه و گریختن و گرفتار شدن بدست مبارزان و به قتل رسیدن به مصلحت امیران -
- ۸- جنگ کردن سپهسالار محمد حسین میرزا با مبارزان پادشاه -
- ۹- تعریف اکبر پادشاه -

۱- داخل شدن پادشاه در شهر احمد آباد به فتح و فیروزی و جلوس سریر سلطنت فرمودن - فیضی این قسمت مثنوی یعنی عنوان دهم را که مشتمل برسی و یک بیت میباشد، در یکی از نامه های خویش بنام شیخ حسن کالپی مرقوم ساخته است این اشعار در انشای فیضی دیده میشود - علاوه ازین فیضی در همین نامه به حسن کالپی غزل زیر را نیز نوشته است :

منم که کشته گجراتیان بیدادم
 خراب عشوه خوبان احمد آبادم
 سہی قدی ز سرنالز جلوہ ای نمود
 کہ همچو سایہ بدنپال آن نیفتادم
 به هر طرف کہ خراسید سرو آزادم
 غلام او شدم و خط بندگی دادم
 چو رشک گلشن فردوس احمد آباد است
 میاد ازان کہ بروئم کننہ چون آدم
 برون لرفتن از آن جاتصوریست مجال
 چرا برون لروم من ہم آدمی زادم
 به حسن مردم گجرات یاد نیست ولی
 نمی روند جوانان دهلی از یادم
 حدیث عشق تو فیضی کہ نقل مستان است
 بیزم جرعه کش دهلوی فرستادم

و دیگر در آخرین سطور این نامه فیضی به حسن کالپی نیز اطلاع وفات غزالی مشہدی کہ در شهر احمد آباد در ۲۷ رجب ۹۸۵ (۱۵۷۳ع) اتفاق افتاد و همان جا مدفون شد میدهد - و این سطر آخر نامه کہ :

«تحریر فی ظاهر قلعه سورت ، فتحاً اللہ باحسن الصورت^۱» ثابت میکند کہ فیضی ہم در زمان فتح گجرات همان جا بوده و بر تمام واقعات و احوال شاهد بوده - فیضی این مثنوی را بہ بحر متقارب کہ وزن شاهنامه فردوسی و سکندر نامه نظامی و اکبر نامه خود فیضی میباشد سروده است - فیضی جزئیات لبرد آزمایی فردوسی را در نظر داشته مثل فردوسی احوال جنگ را بیان نموده است مثلاً تحت تأثیر این شعر فردوسی قرار گرفت :

۸- انشای فیضی ، مرتبہ اے - ڈی ارشد ، لاہور ، ۱۹۷۳ع ، ص ۲۲۳ تا ۲۲۹

برید و درید و شکست و به بست یلان را سر و سینه و پا و دست
فیضی منگوید :

یلان تیغ برکف برون تاختمند رسیدند کشتند و انداختند
سران را دران عرصه غم فرای شکسته سروگردن و دست و پای

از حیث واقعات این امر روشن است که فیضی «مثنوی فتح گجرات» را
را در سال ۸۱-۹۸۰ع (۱۵۷۳ع) منظوم ساخت و قتیکه بقول دکتر صفا فیضی
«پنج نامه» در جواب «پنج گنج» نظامی در سال ۹۶-۹۹۶ع (۱۵۸۸ع) ساختن آنها را
آغاز کرد. ازین معنی ممکن است «مثنوی فتح گجرات» اولین مثنوی فیضی باشد
که تقریباً پانزده سال قبل از مثنویات دیگر او بنظم آورده است. درباره «مثنوی
فتح گجرات» مولانا شبلی نعمانی نوشته است :

«این مثنوی بسیار بی مزه و با تراکیب هندی آمیخته است لذا آنرا صرف
نظر میکنم»^۹ -

ولی این نه صرف درست نیست بلکه مولانا شبلی در اینجا به فیضی انصاف نه
ورزیده است. چنانکه دکتر صفا درباره مثنوی نگاری فیضی رای خود را چنین
ابراز می نماید :

«دقت در انتخاب لفظ تقریباً از همه نوع شعر فیضی آشکار است و بعید نیست که
مفطور نبودنش بزبان فارسی او را بدین کار می کشانید و به سبب همین حالت است
که او از ایراد واژه های عربی غیر لازم در میان واژه های فارسی غریق امتناعی
ندارد. اما حق آنست که لطف سخن او را بیشتر در مثنوی های او بجوئیم که در
آنها حرارت و جوش خاص همراه با اندیشه های تازه و لفظ کهن و ترکیب های
تشبیهی و استعاری نو و توانائی در وصف دیده میشود، اما بهر حال شیوه بیان
در آنها همانست که در شعر گویان قرن های هشتم تا دهم از مثنوی سازان وجود
داشت. بر روی هم باید گفت که فیضی شاعر توانا لیست که بویژه در میان
گویندگان هندوستانی، بعد از خسرو و حسن، در صف اول گویندگان جای داشته و
بحق مرتبه ملک الشعایی براننده طبع و بیانش بوده است»^{۱۰} -

۹- شعر العجم، جلد سوم، مولانا شبلی نعمانی، لاهور ۱۳۲۵، ص ۳۵

۱۰- تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم ۲، دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۶۹، ص

فیضی بر خلاف سنت مثنوی سرایان فارسی «مثنوی فتح گجرات» را بدون هیچ تمهید به روش تازه ای آغاز می نماید. احوال و واقعات این مثنوی روایتی رزمیه میباشد. ارزش و اهمیت مثنوی مذکور از آن هم است که فیضی درین منظومه محیط اطراف و نواح و ترتیب واقعات را با نهایت دقت و دلکشی منعکس کرده است که گویا داستان برای خوانندگان رنگ و واقعیت می پذیرد و هیچ جای ابهام پیدا نمی شود، بلکه تمام واقعات را فیضی مانند یک مصور با همه جزئیات و خصوصیات بیان کرده در ذهن خواننده نموده های منظر کشی بسیار لطیف را مجسم میسازد.

علاوه از احوال جنگ و جدال فیضی درباره نظم و نسق ملکی هم درین مثنوی اظهار رای نموده است. ذکر فیضی این مثنوی را از حیث مورخ دربار بدون هیچ تصرف در واقعات نمایان ساخته و از اول تا آخر عظمت تاریخی این مثنوی را پیش نظر داشته است. الفاظ و تراکیب فارسی آمیخته با عربی مثلاً جازه، زمام، مرکب، موکب، مهد، ساریان و حدی خوان و غیره در مثنوی مذکور دیده میشود. و نیز اطلاعات درباره شتر سواری، ساربانان و حدی خوانان و صفات شتر بهم رسانده نسبت شتر سواری با اویس قرنی و با حضرت محمد مصطفی^ص را درین مثنوی فیضی با نهایت خوبی و لطافت به طرز شاعرانه چنین فراهم آورده میگوید:

همه ساربانان کمر بسته چست به ویس قرن کرده نسبت درست
شتر چون فرشته سرشته ز نور به اندک زمان رفته بسیار دور
شتر مرکب موکب انبیاست سواری پرو نسبت مصطفاست
بزرگان چو عمری شتر رانده اند شتر را به سیرت ملک خوانده اند

فیضی در ضمن یکی از عرضداشته های خود که بحضور اکبر پادشاه مرقوم ساخته و درباره آداب و رسوم گجراتیان اظهار نظر کرده ذکر فتح گجرات نیز نمود و مینویسد:

«عالمیان حیرت داشتند که در سرکشیدن و گردن افراختن آن ناکس به آن نابکاری و ناسزاواری و نابود شدن آن سگ مگس به این خواری و نگونساری چه حکمت بوده باشد. غافل از این که ظهور این واقعه تازیانه ایست قوی به خفته دلان و نصیحتی بلند به پیمان گسلان که از درگاه چنین صاحب اقبال که امروز آسمان را بکام او می گردانند و ستاره را بلندی نام او سیر می فرمایند مرفرمان برداری نتابند و کلاه سر بلندی کج نه نمهند تا به این زبونی و سرنگونی در بادیه هلاکت نشتابند»

و انجام این اعمال را از آغاز کار دریا بند^{۱۱}»

دیگر فیضی درباره فتح گجرات یک قطعه تاریخ نیز سرود که به قرار ذیل است :

خدیو ملک اکبر شاه غازی که باد از دولت او چشم بد دور
 به هنگامی که والا کوکب بخت به انظار سعادت بود منظور
 سپه انگیخت بهر فتح گجرات بر آن کشور مظفر گشت و منصور
 الهی باد معمور از عدالت که شد تاریخ هم «گجرات معمور»^{۱۲}

متن مثنوی اغلاطی نیز داشت که در نتیجه تقابل با نسخه دیگر مورد تصحیح قرار گرفت و اختلافات لفظی در پاورقی با درج شماره توضیح داده شد. عنوان های مثنوی از «نسخه ب» اخذ شده است زیر نسخه الف عنوان ها را نداشت -

۱۱- انشای فیضی، مرتبه اے - ڈی - ارشد، لاہور ۱۹۷۳ء، ص ۱۵۵

12- The Time, Life and Persian works of Faizi, A.D. Arshad, Ph. D, Thesis 1961, P. 321

اسباب و واقعات و نتایج جنگ گجرات

در «مثنوی فتح گجرات» علاوه از اسم خان اعظم دو نام از گجراتیان بنظر می خورد یکی «محمد حسین» و دیگری «اختیار» است و بحواله همین نام ها مختصری درباره اسباب و واقعات فتح گجرات در این جا درج شده است زیرا بدون فهم آن اسباب اهمیت «مثنوی فتح گجرات» واضح و روشن نمی شود لذا در اینجا معلوماتی متعلق به فتح گجرات مبنی بر کتب مأثر و تواریخ معتبر آورده شده است.

اطلاعات درباره واقعات و اوضاع ناساعد گجرات به جلال الدین اکبر لحظه به لحظه می رسید - امرای گجرات اکثر باهم نبرد آزما بوده کوشش میکردند که بر یکدیگر سبقت ببرند و خصوصاً میرزایان از این احوال گجرات از همه بیشتر فایده می بردند - مظفر سوم که حاکم گجرات بود اصولاً بی اختیار بود و در دست دیگران بازی می کرد، برای اینکه ادعای نسب که او به خانواده شاهی تعلق دارد مشکوک بوده و در گجرات کیفیت خانه جنگی پیدا شده بود، در نتیجه اعتماد خان یکی از سرغننه هائی که در گجرات باهم برسر پیکار بودند از جلال الدین اکبر درخواست نمود تا او بر ناحیه گجرات متصرف بشود - در آن زمان برای ژانرین مکه از شبه قاره فقط همین یک راه بوده و مسلمانان این سرزمین می خواستند که در گجرات دولت محکمی باشد تا عزیمت آسان گردد - چون حکومت آن زمان مستحکم نبود بنا بر این پرتگیزی ها بر کشتی های تجار و حاجیان اغلب حمله آور می شدند و غارت گری می کردند - ولی اکبر شاه قاصر بود که علیه پرتگیزی ها اقدامی بعمل آورد، زیرا گجرات و دیگر استان های آزاد دکن حدود خویش را از حدود دولت مغول علیحده و جدا کرده بودند.^{۱۳}

ابوالفضل علامی در اکبر نامه درباره اسباب تسخیر گجرات را چنین رقم نموده است -

«عمت جهان گنای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات و اضلاع فترات آن حدود مصمم شد که متم رسیده های عموم رعایای آن دیار به گمال رسیده بود، از آن بود که سلطان محمود از پئی پیروای تمنان چرب زبان هنگامه آراء را به دوستی بر گرفت و از بد درونی ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان صاحب و منعم میداند رخت هستی برآست - چنانچه مجملی ازان در حال صوبه گجرات نگاشته

۱۳ - دور مغلیه، صلاح الدین ناسک، لاهور ۱۹۸۷ ص ۱۸۲

قلم تحقیق شده است، امرای آن دیار خصوص سید مبارک و اعتماد خان و عمادالملک در خود کاسی شدند و برای آنکه در معنی حکومت ایشان باشد، یکی از فرزندان سلطان احمد بیگ پیدا کرده بهم پیروی برو اطلاق کردند و چون او بس به رشد رسید از بهم گذرانیدند و هنوز نام پسرکی بی جوهر را که از اراذل زادهای آن دیار بود برداشته به فرزندی سلطان محمود شهرت دادند و خطاب مظفر بنام او بسته و در لوازم خواہش طبیعت اهتمام نمودند، احمد آباد که در آن ملک گجرات است کسان و بسیاری از ولایت به تصرف اعتماد خان در آمد، و سرکار پتن به موسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت، و سورت و بروج و بروده و چانپا نیر به جنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد و دمدوقه و دولقه و غیر آن به سید حامد نیر سید مبارک رسید، و جوته کده و ولایت سورت به آئین خان غوری معین شد، و اعتماد خان بکرهزی آن سفله خرد سال را پیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران بی سرمنازعات کردند، در این ولا که جنگیز خان در گذشت باغواي شیر خان فولادی نیز از احمد آباد گریخته به پتن آمد و شیر خان فولادی با جمعی از او باش به گرفتن احمد آباد لشکری کشید و اعتماد خان در احمد آباد متحصن شده به میرزایان التجا آورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت. -- خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته درانتظام اسباب این شورش عالی توجه عالی گماشت. -- روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دارالخلافت فتح پور به تسخیرات گجرات نهضت عالی فرمودند. -- روز چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول به آئین مقرر از یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه معینه شدند. -- و روز آخر امرداد الهی موافق سه شنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را با بسواری از امراء برسم منقلای به صوب گجرات رخصت فرمودند روز فرور دین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خط فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تاہم انبساط شکار به تقدیم رسد و ہم امرای پیش درگاه طلبی جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند و ہم گجرات به زود ترین اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید و بهترین وجهی تدارک احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد و مواکب نصرت لوادر دومتزلی لاگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والا گهر رسید و نوید فتح و فیروزی رساند. -- ظهور این امر را مشیر فتوحات بی اندازه دانسته و جشن های عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرت شدند. -- و با الجمله بعد فراغ از مراسم

سپاس گذاری این عطیه کبیری روزاسفندار پنجم مهر ماه الهی موافق چهار شنبه نهم جمادی الاولی نهضت شاهنشاهی شد» ۱۴ -

در آن زمان یعنی جمادی الاول ۵۹۸ (۱۵۷۲ع) اکبر شاه در ناگور بود و پیر محمد خان عرف «خان کلان» را با امیران دیگر برای فتح سروهی فرستاده بود. چون خبر زخمی شدن خان کلان دریافت اکبر شاه شخصاً در لشکر گاه رسید و ن جا نامه اعتماد خان دریافتی بطرف گجرات روانه شد. وقتی افواج اکبر در پتن گه در نواح گجرات است رسیدند شیر خان فولادی که احمد آباد را محاصره کرده بود بد حواس شده فرار کرد و ابراهیم حسین میرزا و برادران او نیز بطرف بروج و بروده کوچ کردند و اعتماد خان و جهاز خان و اختیار الملک احرام بسر کرده در خدمت شاهنشاه اکبر حاضر شده در بهی خواهان پادشاه مغل شامل شدند. سلطان مظفر هم به مقتضای وقت شیر خان فولادی را ترک کرده به حضور اکبر پادشاه حاضر شد و در نتیجه عهد حکومت شاهان گجرات خاتمه یافت و ناحیه ریاست گجرات در سال ۵۹۸ به طابق ۱۵۷۳ع در ممالک محروسه اکبر پادشاه مغول شامل شد. ۱۵

بتاریخ یازدهم ژانویه ۱۵۷۳ع اکبر پادشاه وارد بندر سورت شد. دفاع قلعه سورت به ذمه شخصی بنام همزبان بوده که قبلاً کارمند همایون پادشاه بود و بعداً عمکار محمد حسین میرزا شد. همزبان تقریباً شش هفته در قلعه محصور ماند و بالاخر اعانت مشروط قبول کرد، لذا به تاریخ بیست و ششم فوریه ۱۵۷۳ع بندر سورت نیز در ممالک محروسه اکبر داخل شد. اگرچه همزبان در آن زمان محصورى برای کمک خویش و دفاع شهر افواج پرتگیزی را پیغام فرستاده خواسته بود، ولی وقتی پرتگیزی ها آن جا رسیدند و از صورت احوال آگاه شدند خود را طایفه خیر مگالی و سفیر پرتگیزی ها ظاهر کردند و تحایف و هدایا های گران بها و پرارزش به حضور اکبر پادشاه پیشکش نمودند. در زمان فتح گجرات اکبر راسخ العقیده مسلمان بود و برای همین خواهان بود که در احمد آباد حکومت مستحکم و رعایا در امن و امان باشد تا زائرین مکه بتواند که بدون هیچ خوف و اشکال مسافرت بکنند و این مقصودش به حدی منحصر به پرتگیزی ها هم بوده. لذا اکبر پادشاه سفارت دربار مغول را پیش پرتگیزی ها فرستاد و جواباً آنها هم

۱۳- اکبر نامه ابو الفضل، نسخه خطی، مکتوبه ۱۷۵۳، از برگ ۳۵ تا

۱۵- تاریخ فرشته، محمد قاسم قرشنده، ترجمه عبدالحی خواجه، ۱۹۷۳ع، ص ۶۵۹

با دولت مغول مراسم دوستانه قائم کردند - ۱۶۶

اکبر روز دوم آوریل ۱۵۷۳ء از سورت به احمدآباد برگشت و خان اعظم را استاندار استان گجرات مقرر کرد و سیزدهم مه ۱۵۷۳ء برای زیارت به اجمیر آمده روز سوم ژوئن ۱۵۷۳ء به دارالخلافه فتح پور سیکری برگشت - ۱۷

اکبر به این خیال که کار در گجرات به اتمام رسیده است خاطر جمع شد ولی بزودی از طرف استاندار گجرات اطلاع داده شد که باز در گجرات باغیان به سر کردگی محمد حسین میرزا یکی از میرزا های غیر مؤظف و اختیار الملک سپهدار مجدداً علم بغاوت را افراشتند و در احمدآباد خان اعظم را محاصره کرده اند - چون اکبر این خبر شنید شخصاً روز بیست و سوم اوت ۱۵۷۳ء دوباره به طرف گجرات روانه شد تا هر چه زود تر این بغاوت را فروبشانند - اگرچه اکبر می دانست که افواج مغول هنوز از ماندگی مسافرت قبلی هم به کلی بر نیامده اند و وسایل هم کافی نیست ولی باز هم به امید خداوند متعال از دارالخلافه بر نائقه تیز رفتار سوار شده بر آمد و از راه راجپوتانه در مدت یازده روز به مضافات احمدآباد رسید و افواج مغول که بیشتر از سه هزار اسپ سواران نبودند معاننه کرد در صورتی که تعداد افواج باغیان دشمن بیست هزار نفر بودند - اکبر منتظر بود که افواج خان اعظم استاندار گجرات با افواج مغول می بیوندند مگر چنین نشد برای اینکه اختیار الملک سپهدار دروازه های شهر احمدآباد را تحت نظر گرفته نگهبانی می نمود تا خان اعظم نتواند از شهر بیرون رفته به قوت افواج مغول اضافه نماید -

مشیران به اکبر مشوره دادند که فوری بر دشمن حمله آور بشود ولی اکبر همیشه قایل به این بود که بدون اطلاع حتمی بر بدترین دشمن حمله آور شدن دلاوری نباشد ، لذا احکام صادر نمود که نقاره بزنند - چون محمد حسین میرزا صدای نقاره شنید باور نکرد که پادشاه شخصاً در افواج موجود است برای اینکه مشیران به او اطلاع داده بودند که فقط پانزده روز پیش پادشاه را در فتح پور سیکری دیده اند و محمد حسین میرزا تصور هم نمی کرد که با این زودی اکبر می تواند از فتح پور به احمدآباد برسد ، ولی رسید پادشاه حقیقت بود - اکبر پادشاه با یک هزار و پانصد

Akber The Great Mogul, V.A. Smith, Oxford 1917, - ۱۶

P. 113, 114

۱۷ - دور مغلیه ، صلاح الدین ناسک ، لاهور ۱۹۸۷ ، ص ۱۸۵

نفر سپاه مغول مثل شیر شروزه با صدای تفراره افواج محمد حسین میرزا حمله آور شد و دست بدست جنگ بین افواج مغول و سپاه باغی محمد حسین میرزا شروع شد. امپ پادشاه زخمی گردید و باغیان این افواج مشهور کردند که اکبر کشته شد. ولی افواج مغول پادشاه خویش را بزودی به حفاظت درمیان خود دریافتند و باغیان را دنبال کردند. افواج باغیان هراسان گشته راه فرار اختیار کردند و اکبر در این جنگ کمران شد. محمد حسین میرزا زخمی گشته گرفتار شد و در زندان افتاد.

تقریباً یک ساعت بعد از این سپهدار اختیار الملک با پنج هزار نفر مصالح به میدان آمد و کوشید تا بر افواج اکبر حمله آورده شکست افواج باغی محمد حسین میرزا را به فتح بر گرداند. ولی سپاه شاهی اختیار الملک را بزودی گرفتار نموده به پیشگاه اکبر شاه آوردند. شاه با آنها مهربانی و احسان نمود ولی بعداً با مشورت امرأ برای کشتن هر دو احکام صادر کرد و اینطور هر دو سپهدار باغی گجرات به قتل رسیدند و استان گجرات مفتوح و شامل، دولت اکبر پادشاه گردید»^{۱۸}

البته بناً به گفته مؤلف «دور مغلیه» محمد حسین میرزا در میدان جنگ زخمی گردیده به زمین افتاد و گرفتار شد و همین طور اختیار الملک هم شکست خورده بدست سیاهیان افتاد و اکبر پادشاه هر دو باغی را به یکی از امرای خویش بنام رای سنگه سپرد و بعداً به احکام رای سنگه هر دو کشته شدند»^{۱۹}.

در نتیجه اکبر شاه فرمانروای مطلق گجرات گردید و توجه خود به نظم و نسق آن استان تازه مفتوح مبذول نمود و تقریباً سه هفته در احمد آباد اقامت کرد مدیریت قسمت اشمال اراضی و مالیات را به راجه تو در مل سپرد. او در مدت چهار سال نظام وصولی مالیات را با نهایت زیرکی منظم ساخت و در سال ۱۵۷۷ ع کار باقی مانده را به شهاب الدین احمد خان سپرد او تا سال ۱۵۸۳ ع در استان گجرات بطور منتظم این کار بود. پادشاه او را به عهده نایب السلطنت در گجرات فائز نمود. درباره تندروی و تیز رفتاری حمله دوم اکبر به استان گجرات و - ۱ - سحیه چنین اظهار نظر کرده است:

۱۸ - Akber The Great Mogul, V. A. Smith, Oxford 1917, P. 117, 118, 119

۱۹ - دور مغلیه، صلاح الدین ناسک، لاهور ۱۹۸۷ ع، ص ۱۸۶، ۱۸۷

Akber's Second gujrat expedition may be described Safely as the quickest campaign on record. He was back in Fathpur Sikri with in forty three days from the time he had ridden out. The victor rode proudly into his Capital, on Monday October 5, 1573.^{۲۰}

چون شاهنشاه اکبر بعد از نابود ساختن باغیان گجرات با فتح و نصرت به دارالسلطنت برگشت - همه امیران و شاهزادگان برای استقبال شاه که فاتح گجرات بود بیرون از شهر موجود بودند و فیضی به این مناسبت در مدح شاه یک قصیده‌ای غرا شامل بر بیست و شش بیت سرود و به پادشاه تقدیم نمود - آن قصیده را در اینجا درج می شود:

“در مدح اکبر بادشاه و فتح گجرات”

مژده کز گجرات شاهنشاه دوران می رسد
ابر گوهر بار از دریای عمان می رسد
نامه بر سر هر زمان از راه می آید بشیر
مژده ها از مقدم یوسف به کنعان می رسد
غلغلی افتاده از هفت آسمان در شش جهت
کافتخار پنج حس و چار ارکان می رسد
هرکه را رنجی است در عالم به راحت می کشد
هرکه را دردیست از گردون به درمان می رسد
هم دل خونین دلان هجر می یابد مراد
هم سر سرکشندگان غم به سامان می رسد
ای سخن فهم و سخن پرور! سخن دانسته گوئی
کان سخن سنج و سخنگوی و سخنندان می رسد
گو فرود ای آفتاب از سبز خنک آسمان
کان سوار توسن دولت به میدان رسد
ظل یزدان آفتاب سلطنت کز بهر او
مژده فتح و ظفر پیدا و پنهان می رسد
شاه ابو الغازی محمد اکبر آن کز روی قدر
تخت او را دعوی تخت سلیمان می رسد

آن شهنشاهی که از آواز زنگ پیک او
مضطرب گردند شاهان تا چه فرمان می رسد

در مشام دل ز انقباس نفیسی خلق او
هر نفس بوی بهار عالم جان می رسد

بی تأمل فکر والایش در استدلال حق
میرسد جائیکه عقل آنجا به برهان می رسد

نیست ممکن کنگر قدرش نظر کردن ز دور
گرچه فکرم بر تر از سرحد اسکان می رسد
سرورا من شاعر هندم که از اقبال شاه

آفرین ها بر من از اهل خراسان می رسد
خامه ام چون در فشالی میکنند در مدحتش
خلق را انگشت از حیرت بدنندان می رسد

گر حسود بد گهر زهن دلی طعنم زند
بر زُر کامل عیار من چه نقصان می رسد

چون درین ایام دورم از بساط عزتش
مهره ام در عقده دشوار آسان می رسد

چند روزی شد که می نالم ز جور روزگار
روزگاری شد که غم بر من فراوان می رسد

دل چو گندم شد دو نیم و کاستم جو جو هنوز
صد غبار از آسیای چرخ گردان می رسد

چشم آن دارم که پرستی اینقدر از حضرتش
کان دعاگو را چرا محنت بدنسان می رسد

صبیح وشام از گردش گردون چو خورشید و شفق
میخورم خون جگر تا بر لبم نان می رسد

تابه ایوان بلندش از کجا خواهد رسید
ناله زارم که هر شب تا به گیوان می رسد

زنده خواهم داشت جان خود بفکر مدحتش
 تاز جانم سوی تن پیغام هجران می رسد
 خواهم از لطف خودم محروم نگذاری مرا
 ورنه کار من بجان از دست حرمان می رسد
 فیضی از احوال خود گفتمی و هنگام دعامت
 تیره منشین کین شب یلدا به پایان می رسد
 دیده اقبال روشن باد از دیدار او
 چون غبار مقدمش در چشم اعیان می رسد^{۲۱}

«در سال ۵۹۹۱ (۱۵۸۳ء) بجای شهاب الدین احمد خان اکبر پادشاه اعتمادخان گجراتی را حاکم استان گجرات متعین کرد. وقتی اعتماد خان به احمدآباد رسید شهاب الدین احمد خان تصمیم گرفت که به دربار اکبر شاه بر گردد، ولی او باین اراده وقتی از شهر احمدآباد بیرون آمد چندی از همکاران فریبکار شهاب الدین خان که قبلاً هم قصد جان او داشتند سلطان مظفر سوم حاکم معزول گجرات که از زندان فرار کرده به نواحی جونگ گره پناه گزیده بود، سربراه مقرر نموده یکبار دیگر فساد برپا کردند اعتماد خان شدت بغاوت سلطان مظفر سوم را حس کرده به امر مجبوری از استاندار قبلی شهاب الدین احمد خان حمایت و تعاون حاصل نمود، درین اثناء اکبر پادشاه عبدالرحیم خان را به همراهی افواج لائق و معقول به سرکوبی سلطان مظفر تعینات کرد. مگر تعداد افواج شاهی صرف ده هزار نفر بوده در صورتی که افواج سلطان مظفر سوم مشتمل بر چهار هزار سوار، عبدالرحیم خان سپاه خویش را همت افزایی نموده حمله آور شد و سلطان مظفر را شکست داده استان احمدآباد گجرات را از تسلط او آزاد نموده غلبه فتنه و فساد را نشاند. سلطان مظفر با به فرار نهاد و بعداً خود کشی کرد. اکبر پادشاه باؤ به این فتح و فیروزی بسیار خوشحال شد و به عبدالرحیم خان را به منصب پنج هزاری و به خطاب «خانخانان» سرفراز نمود و با انعام و اکرام نیز نواخت.

اعتماد خان بعد ازین تقریباً چهار سال در گجرات مشغول کار ماند و در سال ۵۹۹۵ وفات یافت و اکبر پادشاه خان اعظم را نایب السلطنت در گجرات تعین نمود ولی وقتی خان اعظم عازم مکه گردید شاهزاده مراد نایب السلطنت گجرات متعین گشت، و بعد ازین استان گجرات تا ۱۷۵۸ء تحت دولت مغول قرار گرفت» - ۲۲

۲۱- کلیات فیضی، اے - ڈی ارشد، لاهور ۱۸۶۷ء، ص ۳۳، ۳۵

۲۲- مائثر الامراء، جلد اول، مصمصام الدوله شاهنواز، ص ۹۷، ۹۵

”مثنوی لبح کجرات“

”آغاز داستان“

چو سلطان انجم ز خاور زمین
 به رسم عرب گشت محمل نشین
 کف انداز شد بختی آسمان
 ز مستی بر آورد کف از دهان
 کشیدند از خط صبحش مهار
 که پیوند خود نگسند از قطار
 شهنشه بر اورنگ شاهنشهی
 به سر تاج اقبال ظل الهی
 سلاطین مسند نشین جا بجا
 ز روی ادب ایستاده بپا
 به یک سو وزیران دانش پذیر
 به تدبیر بر عقل کل نکته گیر
 به یک سو فقیهان عالی مقام
 حکایت کنان از حلال و حرام
 به یک سو حکیمان فکرت اساس
 سطرلاب دانان اختر شناس
 به یک سو دبیران معجز رقم
 دقایق شناسان لوح و قلم
 به یک سو هژیران میدان کین
 که از هم درانند گاؤ زمین
 به یک سو ندیمان شیرین سخن
 چو طوطی شکر ریز و شکر شکن
 همه ملک و ملت از و با نسق
 برونش به خالق و درونش به حق

در بیان آمدن قاصد از طرف خان اعظم
به بارگاه جلال الدین محمد اکبر شاه پادشاه

که ناکه یکی قاصد تیزگام
رسانید از خان اعظم پیام
که گجراتیان اند بر مکر و ریو
به صورت چو مردم به معنی چو دیو
همه متفق با محمد حسین
کنج اندیش و تار^۲ است از جالبین
ددی^۳ چند باهم بر آمیخته
ز سر فننه^۴ او بر انگیخه
شهنشاه را این سخن کار کرد
به رزم آوری عزم یلغار کرد
برون تاخت از آگره گرم حرب
چو خورشید کز شرق تازد به غرب
لخستین طلب کرده جمازه را
در آفاق افکندا آوازه را
همه ساربانان کمر بسته چست
به ویس کرن کرده نسبت درست
کشیدند چون کهکشان تنگ را
به بستند چون مهر و مه زنگ را
شتر چون فرشته شرسته ز نور
به اندک زمان رفته بسیار دور
قد خود به تعظیم کرده دو تا
کمر بسته از بهر خدمت دو جا

۱- ب : پر ۲- ب : تار

۳- ب : دون

به تعظیم بر سینه بنهاد دست
ز راه ادب با دو زانو نشست

«در تعریف شتر»

خدیو عجم شاه عالی تبار
چو شاه حرب بر شتر شد سوار
شتر زین سواری سر افراز شد
شتربان به عشرت اهدی ساز شده
به سوی زمامش چو شد دست برد
زمام ارادت بدستش سپرد
شتر مرکب موکب انبیاست
سواری برو نسبت مصطفاست
شهنشه سواری جمازه کرد
ره و رسم پیغمبری تازه کرد
چو گلزار روی زمین ساختند
گل و خار باهم قرین ساختند
ز بلبل تماشای آن برد پوش
شتر نیز چون ابر شد در خروش
نماندند هر دول خود پوشیار
یکی مسست^۲ گل شد یکی مسست^۳ خار
شتر هر زمان شوری انگیزخته
چو دیوانه کف از دهان ریخته
بزرگان چو عمری شتر رانده اند
شتر را به سیرت ملک خوالده اند

۱- الف : عزت بری

۲- الف : مسشت

۳- الف : مسشت

صفات شتر گر بگیرم به پیش
 دفاتر شود صد شتر بار پیش
 چو درویش افکنده در برا کلیم
 ریاضت کش و بردبار و حلیم؟
 ز کف داده سر رشته اختیار
 ز باغ جهان گشت قانع به خار
 قوی همگی از قدم تا به فرق
 بدیدن چو ابر و برفتن چو برق
 کمان کردن و تیز رو تر چو تیر
 چو تیر و کمان در سفر ناگزیر
 شتر را همین حرفرازی بستند
 که از مقدم شاه شد سر بلند

”سوار شدن پادشاه و رفتن به احمد آباد“

برا شتر چو آمد شه کامیاب
 چو از کوه طالع شود آفتاب
 چو شاه ولایت شتر پیش راند
 به سرعت تر از فکرت خویش راند
 شتابان به ره لاقه شاه بود
 شتابنده چون لاقه الله بود
 به گردش شترها روان یک بیک
 چو بر گرد کمبه گروه ملک

۱- ب : پوشیده برتن

۲- ب : سلیم

۳- الف : چو برا شتر آمد - - -

۴- الف : از فکرت پیش

۵- الف : لاقه الله

شترها بر آورد شور و شغب
 فضای عجم گشت پر از عرب
 همه کوه کوهان صحرا نورد
 بهر کوه و صحرا شده پر ز گرد
 عرق ریخت از اشتران چون مطر
 چو باران رحمت که زیر و زبر^۱
 جرمس زیر کردن شترهای شاه
 تو گوئی که در برج قوس است ماه
 چو اهل عرب از یعین و یسار
 ز اشتر سواران هزاران هزار^۲
 یلان بر شتر توکش الدر کمر
 شتر چون شتر مرغ در زیر پر
 کتل کرده اسپان تازی همه
 پری وار در عین بازی همه
 سیه تازیان خوی^۳ چکانده به راه
 چو باران که ریزد ز ابر سیاه
 دوان زرد های هلالی رکاب
 شده گرم چون زرده آفتاب
 ز اسپان ابلق همه منتخب
 شتابنده چون ابلق روز و شب
 هم ال نقره ها تیز سیماب وار
 چو سیماب نگرفته یک جا قرار
 کبودش ز ابلق به انگیز تر
 چو خنگ؛ کبود فلک تیز تر

۱- ب: ریزد ز ابر

۲- الف: هزاران سوار

۳- الف: چنگ

۳- الف: خون

شهنشه شتابان به راه سفر
 ل عمر گرامی شتابنده تر

”رسیدن پادشاه در احمد آباد کجرات“

به یک هفته در احمد آباد رفت
 تو گوئی که بر مرکب باد رفت

رساندند ارباب معنی به عرض
 که شاه ولی را بود طی ارض

بر ارباب کشف و گرامت جلیست
 که شاه را به حق رتبه اولیست^۱

در آنجا یلان نبرد آزمای
 به ماندند از ماندگی جا بجای

یلان چون شترها دوالدند تیز
 شتر گشت چون عنکبوتی متیز

ل خیل سپاهی که همراه بود
 همین شصت کس بلکه پنجاه بود

همه یکه تازان چابک سوار
 که خود را زدی هر یکی بر هزار

همه شیر مردان روز مصاف
 همه نیزه بازان^۲ جوشن شکاف

همه جنگ جویان بیداد کوش
 همه سنگ خایان فولاد پوش

همه پاک بازان مبرا ز عیب
 رسیدند ناگه چو مردان غیب

۱- الف : که شاه به حق رتبه او ولی است

۲- ب : نیزه داران

”بیان جنگ پادشاه با محمد حسین میرزا و گجراتیان“

مخالف بی جنگ آماده بود
 میان را به کین بسته استاده بود
 سپاهش فزون تر ز مور و ملخ
 به میدان کین هر یکی شوخ و شوخ
 شهنشاہ رخس ظفر تیز کرد
 سمند جهان کرد مهمیز کرد
 یلان باد پایان بر انگیختند
 بهم باد و آتش در آمیختند
 سپاه مغل با محمد حسین
 چو شوخان عیار بر شور و شین
 دلبران گجراتی سبز رنگ
 سراسر در آئینه ملک رنگ
 هژبرانه شمشیر کین بر فراشت
 به صحرا همه سبزه و لاله کاشت

”ز گجراتیان و مغل هر که خفت
 زمین زیر لعل و ز مرد نهفت
 فتادند گجراتیان و مغل
 زمین گشت مرسبز، بشکفت گل
 مغل بسکه پرکاله پرکاله شد
 پایان همه دشت پر لاله شد“

-
- ۱- ب : آن
 ۲- الف : جهانگیر
 ۳- الف : گمیت
 ۴- ب : گجراتیان
 ۵- الف : هژبران
 ۶- ب : ز گجراتیان تا مغل بسکه : ندارد

ز گجراتیان ریخت خون ها به جنگ
 چو کلگون سئی از شیشه سبز رنگ
 در این عرصه از بسکه بیکار شد
 زمین پر ز شنگرف و زنگار شد
 نهنگان دریای کین در خروش
 چو دریا ز تاب و تف خود به جوش
 بی جنگ پوشیده جوشن همه
 نهان همچو آتش در آهن همه
 به جوشن دلیران پر از تف و تاب
 بر آورده سر چون لهنگان ز آب
 سنان ریخته خصم چون از ستیز
 قلم وار گردیده شنگرف ریز
 به هر سو درخشنده زرین علم
 شب قتنه را شع راه عدم
 سنان دلیران در آن قلب^۱ گاه
 چو بالای خوبان به دل کرده راه
 خدنگ دلیران ناوک فکن
 به پرواز چون مرغ روح از بدن
 ز بس رفته پیکان به تن^۲ ها درون
 روان شد زهر قطره دریای خون
 خدنگ دلیران گذشت از سپر
 چو از چرخ گردنده تیر نظره^۳

۱- ب : آن

۲- الف : قتل گاه

۳- الف : پنهان

۴- ب : ظفر

بیان جنگ محمد حسین میرزا با پادشاه و گریختن و گرفتار
شدن بدست مبارزان و به قتل رسیدن به مصلحت امیران

زره کرده در بر محمد حسین
کشیده به دعوی زبان^۱ سنین

بر انگیخته رخس سرکش به جنگ
کمائی بدوش و سنائی به چنگ

به قصه شهنشاه آمد دلیر
هوس بین که روبه کند قصه شیر

سالمیان گجا مور مسکین کجا
تفاوت به بین آن کجا این کجا

مثال مخالف به شاه این بود
که کنجشک را قصه شاهین بود

شهنشه درودیش^۲ و در تاب شد
ازان^۳ یک نظر دیده اش آب شد

چو خورشید شاه جهان گشت تیز
عدو کرد چون سایه^۴ او گریز

مغولان و گجراتیان یکه تاز
چو سرخاب و صعوه گریزان ز باز

دویدند رزم آزمایان ز بی^۵
لمودله چابک روان قصه وی

زگردان روئین تن [و] گرز مشت
به دعوی یکی لیزه اش زه به پشت

سنان در زره کرده زوران فیل
که در چشم دشمن در آرنه میل

۱- الف : زنان

۲- الف : در و دیده

۳- ب : که از یک نظر

۴- الف : شعله او

بیفتاد ازان نیزه با اضطراب
 چو شیطان که افتد ز رجم شهاب
 گرفتند زور آواران زنده اش
 کشیدند بر بسته چون بنده اش
 یکی از بر او زره بر گرفت
 یکی خود فولادش از سر گرفت
 یکی بر زمین زد ل فرقی کلاه
 یکی موکشان برد تا پیش شاه
 شهنشاہ گفته که آتش دهید^۱
 به مهد^۲ امان جای خواہش دهید^۳
 اگر او بدی کرد با ما ولیک
 بدی از بدی آید نیکویی ز نیک
 به این بیوفا نیک خوبی کنیم^۴
 بدی ننگریم و نیکویی کنیم
 وزیران به خسرو نمودند عرض
 که شاہا بود دفع این فتنه فرض
 کسی کو چو کاکل سر فتنه هاست
 سرش نا بریدن سراسر خطاست^۵
 هر آنکس که بازی^۶ بدست آیدش
 بدست ار گذارد شکست آیدش
 به دشمن ره دوستی کی نیکوست
 که دشمن بود دشمن [و] دوست دوست
 بقول وزیران انجام کار
 سخن یافت بر قتل دشمن قرار
 بفرمود کز تیغ گردن زدند
 دم تیغ بر فرق دشمن زدند^۷

۲- الف : دهند

۱- ب : نزد شاه

۳- ب : عهد

۴- الف : دهند

۵- الف : به آن بیوفا مهر جویی کنیم

۷- ب : بازی

۶- الف : سرش را از سر نا بریدن خطاست

۸- الف : زدند

ز فرمان او هر که گردن کشید
به جز تیغ بر کردن خود ندید

جنگ کردن سپهدار محمد حسین میرزا با مبارزان پادشاه

جو آن فتنه بنشست از تیغ شاه
دگر فتنه برخاست از رزم گاه

سپه دار کجراتیان اختیار
کمین کرده آمد بی کار زار

زره پوش کجراتیان یک سره
تپان سرخ در آهنین پنجره

ز نو فتنه سر کرد از کرد راه
رسیده جائیکه بود است شاه

شهنشاه سرگرم کین هوشمند^۲
چو آتش که از باد گردد بلند

اتاقه^۳ به فرق شه کامیاب
چو شاه رسل بر سر او سحاب

ملائک به هر سو نگهبان او
به بازوی خود چتر گردان او

سرخ از هوا و هوس دور بود
برو خود چون قبه نور بود

درخشان زره در بر شهریار
زره چشمه [و] شاه کوه وقار

تو گویی ز نورش بر افروختند
ملایک برو دیده ها دوختند

۱- الف : طهان

۲- ب : کین و سمند

۳- الف : اطاقه

۴- الف : فتنه

بی نیزه هر سو شتابان شده
 شه‌نشاه شیر نیستان شده
 یلان تیغ برکف برون تاختند
 رسیدند و کشتند و انداختند
 مران را دران عرصه غم فزای
 شکسته مرو گردن و دست و پای
 سواران تبرزن تبارک زنان
 سر سرکشان را هلاک زنان
 دلیران به شمشیر کین می زدند
 سواران تازنده را بی زدند
 فتادند اسپان رزم آزمای
 چو اسپان شطرنج بی دست و پای
 خدنگ از بدن کرد تا پر گذر
 پری وار مردم بر آورده پر
 شه آن لشکر از پیش برداشته
 صف مار را مور پنداشته
 چنان لشکر دشمنان کشته شد
 که هر جانب از گشتگان پشته شد
 عدو را به خود اختیاری نمائد
 به جز مردش هیچ کاری نمائد
 به بی اختیاری دران کار راز
 بریدند آخر سر اختیار
 دو دشمن به یک بار مقهور شد
 چه گویم که نورا علی نور شد

۱- ب : سواران بی دشمنان بی زدند

۲- ب : شد

۳- ب : عدوی

۴- دو دشمن یعنی محمد حسین میرزا و اختیار الملک

ملک مژده گویان^۱ ز بالا رسید
 که منشور انا فتحنا رسید
 قضا گفت صد آفرین شاه را
 قد خواند^۲ نصر من الله را
 در الهک زمان کرد فتح غریب
 عیان گشت معنی فتح^۳ قریب
 به هر شهر برداند پیغام فتح
 همه می کشیدند از جام فتح
 اگر دیگری می ز ساغر کشید
 ولی تیغش از کاسه سر کشید

”تعریف اکبر پادشاه“

ز شاهان پیشین عالی نهاد
 ندارد کسی این چنین فتح یاد
 زهی دوست بخشا و دشمن کداز
 که هم جان ستان است و هم دلنواز
 دل دوستان هر نفس شاد ازو
 دل دشمنان در غم آهاد ازو
 به هر سو که بگرفت راه سفر
 قدم بر قدم رفت^۲ فتح و ظفر
 جهان پرورا تا ز تاثیر بخت
 شهان را شرف باشد از تاج و تخت
 بحالی بدان گونه با تخت و تاج
 که از هفت کشور ستالی خراج
 ز اقبال بر تارکت تاج باد
 به با هویت تخت محتاج باد

۱- ب : گویی

۲- قدر گفت

۳- پ : رفته

بیا ساقی آن می که مرد آزیاست
 چو خون عدو خوردن او را رواست
 به من ده که چون در کشم آن شراب
 شود بر دل من ازان فتح باب

داخل شدن پادشاه در شهر احمد آباد به فتح و فیروزی و جلوس سر بر سلطنت فرمودن^۱

همان دم اهالی و حکام شهر
 که در شهر بودند مشهور دهر
 همه کرده آویزه دست خویش
 کلید در گنج شاهان پیش
 رسیدند از سر قدم ساخته
 ز شادی از پای نشناخته
 سر خود نهاد بر پای شاه
 که مائیم سر تا قدم در گناه
 ز عمری که نگذشته در بندگی
 به صد گونه داریم شرمندگی
 رسیدیم در خدمت بنده وار
 بجز بندگی بندگان را چه کار
 همه نیک و بد بندگان تو ایم
 اگر نیک ور بد ازان تو ایم

۱- فیضی این قسمت مشنوی را به دوست خویش بنام شیخ حسن کالپی در یک نامه فرستاده می نویسد: و مشنوی در شرح احوال این سفر ختم الله بالخیر والظفر گفته می شود و چون به بیاض برده شود نوشته فرساده خواهد شد - چند بیتی منتخب ازان محل که حکام گجرات برای دیدن حضرت خلافت پناهی، خلیفه الهی، خدا الله خلافت، رسیده اند نوشته می شود - - - زیاده برین گنجایش ندارد والباقی عند الاتمام والسلام والا کرام - تحریر فی ظاهر قلعه سورت، فتحها الله باحسن الصورة، الثامن عشر من رمضان، ۹۸۰ هـ - (انشای فیضی، ص ۲۵۵، ۲۲۹)

گذشیم ازان نا خوشی و خوشی
 اگر می گذاری و گرمی کشی
 تو شاه جهان و جهان زان تست
 بد و نیک در زیر فرمان تست
 شهنشاه از آنجا که الطاف اوست
 زبان قاصر از شرح اوصاف اوست
 چون بر صدق ایشان نظر باز کرد
 ز عین ' عنایت سر افراز کرد
 بسی از دل نکته دان نکته رانه
 ز دریای حکمت گهر ها نشانند
 که قایم مقام سلیمان منم
 جهان از من است و جهانبان منم
 مرا بهر شاهی فرستاده اند
 کلید جهان را به من داده اند
 دلیلی بر اثبات حق ساطع است
 دم تیغ من حجت قاطع است
 من آن آفتاب فلک پایه ام
 که ذات خداوند را سایه ام
 کسی را که بینم در اندوه و غم
 که می سوزد از آفتاب متم
 برو^۲ سایه معدلت گسترم
 در آن سایه اش تا ابد پرورم
 و گر هست باد [و] هوا خورده ای
 ز باد تکبر دل افسرده ای
 به تابم برو گرم چون آفتاب
 که نشیند آن آتش از هفت آب

۱- انشای فیضی: یمن

۲- انشای فیضی: براو

چو فرمان راست عنوان حق
 من این جا رسیدم به فرمان حق
 که گجرات از ظلم خالی کنم
 پروا شکنه عدل والی کنم
 بر اندازم آئین بیداد و زور
 روم تا به سرحد دریای شور
 به دریا کنم غرق اهل فرنگ
 برم از دل اهل اسلام زنگ
 ره بسته کعبه را وا کنم
 سکندر صفت میر دریا کنم
 گر آئینه روشن به اسکندر است
 مرا تیغ ز آئینه روشن تر است
 چو حکام و اشراف و اعیان ملک
 که بودند هر پک نگهبان ملک
 شنیدند آن نکته های باند
 که سر ز جان و دل هوش مند
 کشیدند در گوش خود همچو در
 کزان گوش شان چون صدف گشت پر
 زهی بخت و رای شه بحر و بر
 سکندر نظیر و ارسطو نظر
 در حکمت از شاه حکمت گزار
 سزد بهر گوش خرد گوشوار

۱- انشای فیضی: بر آن

۲- انشای فیضی: ز اسکندر